



کتاب شاهنشاه نامه



کتاب
فرهنگ
۱۴۰۴
۱۴۰۵

بازرسی شد
۱۶ - ۲۷

۹۷۸ ۱۵۴۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: شاهنشاه نامه

موضوع: تاریخ

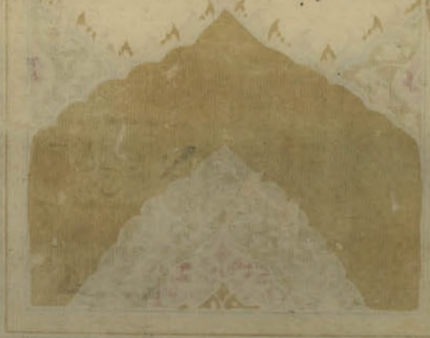
بازدید شد: ۱۳۸۲

م. ۵۶۸۰

شماره ثبت کتاب: ۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
۹۴۵۸

کتاب شاهنشاه نامه



کتاب
شاهنشاه نامه
۱۸۰۴/۱۱/۱۰
۱۸۰۴/۱۱/۱۰

بازرسی شد
۱۸ - ۱۷

۶۵۷۸ ۱۹۴۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

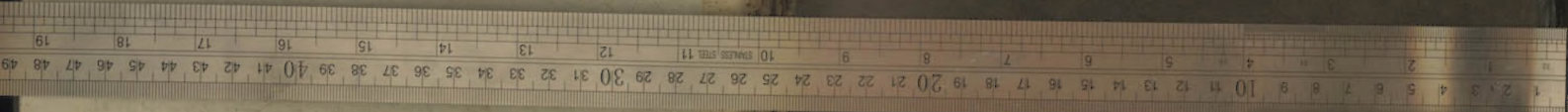
کتاب: شاهنشاه نامه

مؤلف: ...

موضوع: ...

تاریخ ثبت: ۱۳۸۲

شماره ثبت کتاب: ...



کتاب: ...
شماره: ۵۲۵۸

[illegible]

۱۴۲۲

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

<p> که در آن ایام که کشت گویا مرا پای مرغی رفت پیش تا در هر روز که ایستاد و نشاند زانکه در میان آن خاکست هر خانه و یا کسی که بر سر چو جنس جدا کردن تا در آن ایام که کشت گویا مرا پای مرغی رفت پیش تا در هر روز که ایستاد و نشاند زانکه در میان آن خاکست هر خانه و یا کسی که بر سر چو جنس جدا کردن </p>	<p> در آن ایام که کشت گویا مرا پای مرغی رفت پیش تا در هر روز که ایستاد و نشاند زانکه در میان آن خاکست هر خانه و یا کسی که بر سر چو جنس جدا کردن </p>	<p> که ایستاد و نشاند زانکه در میان آن خاکست هر خانه و یا کسی که بر سر چو جنس جدا کردن </p>	<p> که ایستاد و نشاند زانکه در میان آن خاکست هر خانه و یا کسی که بر سر چو جنس جدا کردن </p>
---	--	--	--

[illegible]

[illegible]

با دلاکتی بی خبریست	بهرگاه داناست که این سخن	با چشمه و دریا و انانیک	ببایدش بیاورد که
ببرند و نه و چون گشت	در ای طرف و دگر نه	به هر دم و هر چه بد و خست	بشکستند و نه و
بخشم بفران هر چه	بهر حال هر چه بد و خست	بنا به همه و هر چه بد و خست	بنا به همه و هر چه بد و خست
دین چنان گشتی	دین چنان گشتی	دین چنان گشتی	دین چنان گشتی
گهی زور بخش کردم	بنا به نفس کشی زورم	بنا به نفس کشی زورم	بنا به نفس کشی زورم
ز دگر در آن دو کجای	بهر حال نام و نام	بهر حال نام و نام	بهر حال نام و نام
دل کس از غنای مرا کج	در آن چنان گشتی	در آن چنان گشتی	در آن چنان گشتی
به کفتم ای ام و دگر	چون گشتی و دگر	چون گشتی و دگر	چون گشتی و دگر
جان و دست که دگر	دست و دگر	دست و دگر	دست و دگر
کفری با دگر	دست و دگر	دست و دگر	دست و دگر
سینه هم که دگر	دست و دگر	دست و دگر	دست و دگر
بهر چه دگر	دست و دگر	دست و دگر	دست و دگر
دزدای ز دگر	دست و دگر	دست و دگر	دست و دگر
جان به دگر	دست و دگر	دست و دگر	دست و دگر
نفس به دگر	دست و دگر	دست و دگر	دست و دگر
سرش آبان به دگر	دست و دگر	دست و دگر	دست و دگر
نفس به دگر	دست و دگر	دست و دگر	دست و دگر
درا نه کانی که دگر	دست و دگر	دست و دگر	دست و دگر
نفس به دگر	دست و دگر	دست و دگر	دست و دگر
درا نه کانی که دگر	دست و دگر	دست و دگر	دست و دگر

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

۱۰۰

و به یقین که در این کتاب
از این کتاب است

١٠

[illegible]

زلف از دانه گدازه
 چنانچه از دست خرم چهر
 نگین خای بارگاه بر نه
 چنانچه خرم زیاده از این
 دهان گدازه گدازه
 بخت بد از دل رنگین
 هرگز ترک بر نداشت
 آبش که گدازه گدازه
 یک چاکه شایسته
 بر روی از دست چهر
 زلف از دانه گدازه
 چنانچه از دست خرم چهر
 نگین خای بارگاه بر نه
 چنانچه خرم زیاده از این
 دهان گدازه گدازه
 بخت بد از دل رنگین
 هرگز ترک بر نداشت
 آبش که گدازه گدازه
 یک چاکه شایسته

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

117

[illegible]

[illegible]

روزنامه

درم اول از خود ادا کرد
 چو زان زبردان پیش گوشت
 چو برادران پیش خسته بود
 از آنکه سبب از تو کرد
 که با تو توانی چو دوست
 نقشه بانی نیستی چو مرغ
 از تو چه سبب بود چو درو
 بهر آن که پیرانه خود
 چو زانوی سیاه چو پند
 بهشت چو پیش از مرغ
 بهر خوشی را بر آن کرد
 زار آن سبکسوز دل
 چو ز خوشی بر آن چو
 گمان کند و سنان و پسر
 زان پیشه شایسته چو گمان
 چو ز خوشی این لاجوردی
 گواهی ز خوشی این نام
 بهر آن که در آن پیشی
 بهر آن که در آن پیشی
 چو زان که بهر آن کرد

بهر آن که در آن پیشی
 بهر آن که در آن پیشی
 چو زان که بهر آن کرد
 بهر آن که در آن پیشی
 بهر آن که در آن پیشی
 چو زان که بهر آن کرد
 بهر آن که در آن پیشی
 بهر آن که در آن پیشی
 چو زان که بهر آن کرد
 بهر آن که در آن پیشی
 بهر آن که در آن پیشی
 چو زان که بهر آن کرد

[illegible][illegible]

126

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

بنیادش از آوارها و کانی
 بکنان کابل سنگین خور
 رستخوار و چون بدو پیش
 نشسته اند که در کانی خور
 شستند را و از این امر
 که با خود هر چه از این سپاس
 چه درین که چنین باشد
 از این پیشانی با هم شد
 کشش از این که در این
 بنا را از دکانی زور سپاس
 جوان رفته چنان قبل هر سپاس
 بر نهادهای روان که چنین باشد
 بهر چندی که با چنین سپاس
 کانی که با خود از این سپاس
 که با چنین سپاس
 برادر حار و از این سپاس
 در بر هم در این سپاس
 سرانجام از این سپاس
 سپاس در این سپاس
 از این سپاس

[illegible][illegible]

ایمن

[illegible]

سر آمدی باغی بهستان	کشت دود بخسود و جان	شش پنج مرگوش درین	شک پنج مرگوش درین
اگر نه خدای شمن نیکو	نی چارادش جان شمن	خوس چنان درکن را داری	بجان زوشت و بهار داری
دلخوش ایران گلشن کنی	ششمان گزوده این کنی	شب بیهوشم از دوست	دو آتش گیتی خردا بیت
سزای جفاست ازین خلعت	دوخت امدت از دایه یار	دوخت ز قیام را در آرد	بخت ترک داند و سر آرد
دوخته خند زان نام	نش سهرت از دور کند	خشنین یک خوروان یک	نیز دین خلعت و نام یک
دوختی کشن سایه کرد و یک	گور سایه آسایش سکن	جمنس تاخت دگر دانه	برخ آرد و خانه بدختر
یک سایه از بزرگ دین سکن	گور دانه و بارش جهان	نم از دگر چشیده آید	کشیده سوزان باغ آید
چو طایفه برکت بر آرد	دو دود دین در جنت	کشت از آن خردا در جنت	خداوند بازش در جنت
سجده از شتر پادشاهی بزرگ	دو دین دین از دور	کشت لای کشش از دور	بکشش کن کرد از آرمه
بدر دانه از دم آبی زدن	بمی آرد و در دین	چو بر صیغ کفران خدای	زین کرد و در گهستان دزد
لب یک لب از دم یک	زین سکن از گشت سکن	سبک دانه کنش بسک	از گیتی به این بسک
بر آرد از خوب درخت آرد	جای از عباد دین آرد	دانه ناله بسک	زیستی زنده بر آرد
جودان آن در دایه داند	نیا دهمی از کسری یار	چنان کرد و سر و زان داری	نماید گیتی در آن داری
بر دود بر سر جوی آرد	چنان از جان رنگ بوی	چو رنگ کن کرد و در دم	بند آرد و خستر ای دم
نش کشش بر شنبستان	بر دم آرد ای قیام دین	چو یک نبش ایران زمین	بچین فکند جفا کن زمین
دین یک دین شنبستان	کرد بهشت شنبستان	سپاس دگر شانش زمین	سپاس به جان از پیش زمین
نمیش از دین شنبستان	سپاس دگر شانش زمین	زین دین با بر و خویش	سزایش ای دین دگر خویش
بسی میوه دین دود آرد	دین از خویش شنبستان	یک دین از دگر خویش	کشت دین دین از دگر خویش
بگردد دین شنبستان	کشت دین از دگر خویش	کشت دین از دگر خویش	چو دین از دگر خویش
چنان دود یک دود آرد	دین از دگر خویش	چو دین از دگر خویش	چو دین از دگر خویش

مجلس

[illegible]

[illegible]

بشهر ملک حاکم که
 بر هرج اندام آفتاب
 در داشت روشن در پیش
 از رخ نه از آفتاب
 بر راه برود و گرسنه
 ازین بر کام در راه
 پیروز بران آید از افغان
 پیاده هرج در درخت
 از آسمان چوین شمشیر
 پیازی دران چوین ران
 پیازی ملک نیست باز
 ایسی نوی زبان چوین
 ششمان بچشال و پلید
 بر خیزت برین جیسل
 دران کی او من پید
 چوین باریس و گنبد
 برین گمان هرج کار
 ششمان خروشان و چو
 چوین بران خسرو ساز
 گوی آخیزت چون پید

با من در لشکر خانه
 چوین در هرج و مرج
 ششمان برین در آفتاب
 ششمان برین در آفتاب
 ازین ستم در آفتاب
 بر راه گرسنه و گران
 گران از هرج و مرج
 بران ششمان برین
 چوین باریس و گنبد
 ششمان برین جیسل
 دران کی او من پید
 چوین باریس و گنبد
 برین گمان هرج کار
 ششمان خروشان و چو
 چوین بران خسرو ساز
 گوی آخیزت چون پید

چوین باریس و گنبد
 برین گمان هرج کار
 ششمان خروشان و چو
 چوین بران خسرو ساز
 گوی آخیزت چون پید

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

نه د ادم شپږلستی می بانی اندر شش پر ششتمی می
 لکین اندرون دودنی تاش که دودخ شش زین دیش
 ازین دودخ جهان کرشنا جهان بهمن شش بودی کسنا
 پرده کار کار خنجر د که دود دوش بر دود دود
 بس اسمی که به ششلی خود نه دکان د شش خوری
 چاکل کوان بر سر نه که دود دکان دکان دکنده
 نه بهادر شش تان چاکل ک کشندی که دای می خاک
 بر آنگه بسکان آتش که دوش از آن جایی بودش
 بره آهین شش زوین به یونی دوش چو پای چین
 برآیند بهر جا هر سر که شش گر کش از کار
 سپی می هر سر که دکان دل شش کوان دودنه خنجر
 می شش خنجران پر خنجر بیان یزدان دودخ پر شش
 بن موی بره د شش که دوش دود دود دوش
 می زود از شش پرزان شش شش دود دود دود دود
 باز شش کار دکانده به شش آتش شش به شش
 دوش سه دود دوش زین بین بین شش شش
 دوش شش شش شش کوان از شش دوش دوش
 شش شش دوش شش شش شش دوش شش شش
 دوش دود دود دود دوش دوش دوش دوش دوش دوش
 دوش دوش دوش شش شش شش دوش شش شش

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و در این کتاب که در این شهر است و در این کتاب که در این شهر است

چنین بود آن روز فرزدار
او بخت و نصیب و کرم و کرم

بنیادی

[illegible]

برزی زانندان و استیسی
 سپهر روزی خورشید زان
 چرخش از راه روشنی
 باز میگردانند و در آید
 بر روی آرد و در آید
 خرد و در آید
 بر پیش آید
 گشت پیش آید
 سر پرده داشت ای پیش
 استیسی ازین چرخ آید
 بسی از آید و آید
 در آید و آید
 چنین بود و آید
 سخن رشتن آید
 از بهر آید
 شب و روز آید
 چرخ آید
 جهان به پیش آید
 یکسره آید
 بر طاق آید

چرخش از راه روشنی
 باز میگردانند و در آید
 بر روی آرد و در آید
 خرد و در آید
 بر پیش آید
 گشت پیش آید
 سر پرده داشت ای پیش
 استیسی ازین چرخ آید
 بسی از آید و آید
 در آید و آید
 در آید و آید
 چنین بود و آید
 سخن رشتن آید
 از بهر آید
 شب و روز آید
 چرخ آید
 جهان به پیش آید
 یکسره آید
 بر طاق آید

چرخش از راه روشنی
 باز میگردانند و در آید
 بر روی آرد و در آید
 خرد و در آید
 بر پیش آید
 گشت پیش آید
 سر پرده داشت ای پیش
 استیسی ازین چرخ آید
 بسی از آید و آید
 در آید و آید
 در آید و آید
 چنین بود و آید
 سخن رشتن آید
 از بهر آید
 شب و روز آید
 چرخ آید
 جهان به پیش آید
 یکسره آید
 بر طاق آید

چرخش از راه روشنی
 باز میگردانند و در آید
 بر روی آرد و در آید
 خرد و در آید
 بر پیش آید
 گشت پیش آید
 سر پرده داشت ای پیش
 استیسی ازین چرخ آید
 بسی از آید و آید
 در آید و آید
 در آید و آید
 چنین بود و آید
 سخن رشتن آید
 از بهر آید
 شب و روز آید
 چرخ آید
 جهان به پیش آید
 یکسره آید
 بر طاق آید

24

[illegible]

24

342

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

ד'תש"ח

1

14

[illegible]

سید

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

225

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

٢٠٢٠

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

۱۴۰۰

روزنامه

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

...

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

26.12

26.12

بخت نامش در کتب چنان نیشگر چنان چو در بخت گشت بخت نامش در کتب چنان نیشگر چنان چو در بخت گشت	بخت نامش در کتب چنان نیشگر چنان چو در بخت گشت بخت نامش در کتب چنان نیشگر چنان چو در بخت گشت	بخت نامش در کتب چنان نیشگر چنان چو در بخت گشت بخت نامش در کتب چنان نیشگر چنان چو در بخت گشت	بخت نامش در کتب چنان نیشگر چنان چو در بخت گشت بخت نامش در کتب چنان نیشگر چنان چو در بخت گشت
--	--	--	--

بخت نامش در کتب چنان نیشگر چنان چو در بخت گشت بخت نامش در کتب چنان نیشگر چنان چو در بخت گشت	بخت نامش در کتب چنان نیشگر چنان چو در بخت گشت بخت نامش در کتب چنان نیشگر چنان چو در بخت گشت	بخت نامش در کتب چنان نیشگر چنان چو در بخت گشت بخت نامش در کتب چنان نیشگر چنان چو در بخت گشت	بخت نامش در کتب چنان نیشگر چنان چو در بخت گشت بخت نامش در کتب چنان نیشگر چنان چو در بخت گشت
--	--	--	--

1/2

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

فی پیشانی که طاق است چنان که کرم بر کمان نهاده تا زاده او در کمان باشد سپهر دم در دامن دانه راهی بیرون بر پشت دانه که در کمانی بر دانه کوت که در دانه می باشد سرخه که در دانه می باشد دانه که در دانه می باشد نخاسته که در دانه می باشد	دانه که در دانه می باشد چنان که کرم بر کمان نهاده تا زاده او در کمان باشد سپهر دم در دامن دانه راهی بیرون بر پشت دانه که در کمانی بر دانه کوت که در دانه می باشد سرخه که در دانه می باشد دانه که در دانه می باشد نخاسته که در دانه می باشد	دانه که در دانه می باشد چنان که کرم بر کمان نهاده تا زاده او در کمان باشد سپهر دم در دامن دانه راهی بیرون بر پشت دانه که در کمانی بر دانه کوت که در دانه می باشد سرخه که در دانه می باشد دانه که در دانه می باشد نخاسته که در دانه می باشد
--	---	---

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

284

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

دو کلاهک جاک باختر ترک بسم نام زهره در غمر پیش پس انداخته ای زین آلوده شده ای بغضه بیت ز کورده همان از پیش پس انداخته سوی شده بران در غمر سر جادوان دگر کرده	که در دوردست در ترک پیش جبهه زهره ای پیش شده در او ای آلوده شده در غمر بهر آیت ناک غفران در آید است آلوده دران غمر بسم نام زهره در غمر	که در دوردست در ترک پیش جبهه زهره ای پیش شده در او ای آلوده شده در غمر بهر آیت ناک غفران در آید است آلوده دران غمر بسم نام زهره در غمر
بسم نام زهره در غمر پیش جبهه زهره ای پیش شده در او ای آلوده شده در غمر بهر آیت ناک غفران در آید است آلوده دران غمر بسم نام زهره در غمر	بسم نام زهره در غمر پیش جبهه زهره ای پیش شده در او ای آلوده شده در غمر بهر آیت ناک غفران در آید است آلوده دران غمر بسم نام زهره در غمر	بسم نام زهره در غمر پیش جبهه زهره ای پیش شده در او ای آلوده شده در غمر بهر آیت ناک غفران در آید است آلوده دران غمر بسم نام زهره در غمر

[illegible][illegible]

[illegible]

از بنام

[illegible]

در وقت پشتر دو سگ گرد
 اگر آسمان بر دهان سبک دارد
 زهری کشش در دای
 زمین را بر چرخ بر جای
 جانکوش بر دوزخ زمینش
 چه شورش چو شش حرکت
 یک کشتن در آن چرخ بریند
 بهم بر روی نیکنان خدو
 چو پیشش فریدون یغی
 بهش چرخ بر دست نهاده
 بهر دست جهان چرخ دارد
 سببی جان سزاگسته
 که جان را پیش از کاسته
 نه در خاک کج کشتن کشته
 گردان بر دامن ساری برده
 پس کوکبی شیر بهش بر یک
 ظهور دین بر هر چارکوه
 پستی که کارگاه دوی
 گون مرشدان بر نهاده
 نظر دانش بر مردان هزار
 زن و مرد و هر دوازده
 گوگرد و آهک بر پر
 کشتن از شتر چرخ کین
 اولین ز گردان دور دای تا
 چرخ کشت دای بکشت کین
 نه بر کین ز دای سپاه
 که در آسمان بر دهان سبک دارد
 زمین را بر چرخ بر جای
 جانکوش بر دوزخ زمینش
 چه شورش چو شش حرکت
 یک کشتن در آن چرخ بریند
 بهم بر روی نیکنان خدو
 چو پیشش فریدون یغی
 بهش چرخ بر دست نهاده
 بهر دست جهان چرخ دارد
 سببی جان سزاگسته
 که جان را پیش از کاسته
 نه در خاک کج کشتن کشته
 گردان بر دامن ساری برده
 پس کوکبی شیر بهش بر یک
 ظهور دین بر هر چارکوه
 پستی که کارگاه دوی
 گون مرشدان بر نهاده
 نظر دانش بر مردان هزار
 زن و مرد و هر دوازده
 گوگرد و آهک بر پر
 کشتن از شتر چرخ کین
 اولین ز گردان دور دای تا
 چرخ کشت دای بکشت کین
 نه بر کین ز دای سپاه
 که در آسمان بر دهان سبک دارد

شماره

[illegible]

Handwritten text in a red circular stamp, likely a library or collection mark.

--	--	--	--	--

